

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

جناب ابوذر

نام داستان	متن روایی داستان	تطبیق داستان کتاب با سند	اعتبار سند (شیعه یا سنی)
۴ بتهای ناتوان	سیره المصطفی، هاشم معروف المتن ۱۳۶ اسلام ابی ذر الغفاری اسلام ابی ذر الغفاری لقد كان ابو ذر من السابقين الى الاسلام و من المتألهين كما جاء فى بعض المرويات، و اسمه جندب، و سماه رسول الله (ص) عبد الله، و كان هذا الاسم احب إليه من الاسم الذى اختارته له أمه. و يروى الرواة فى تاريخه انه كان فى اول امره يقطع الطريق على الناس فيصيب من اموالهم ما يشاء فى الليل و النهار، و لا يصده عن هدفه شىء، و فى الوقت ذاته كان يعبد الأصنام، و يختص منها بصنم يدعى مناة صنم القبيلة و لكن عبادة الأصنام على غموضها و غفلة الجاهلين عن بطلانها، و تسليمها تسليمًا فرضته العادة عليهم كان فى نفس ابى ذر منها اشياء تحرك مشاعره احيانًا الى التفكير و التأمل فى امرها. فقد جاء عنه انه قدم لصنمه مناة فى بعض الأيام لبنا، و مضى بعيدا عنه، و بينما هو يفكر فى عمله هذا، و اذا بتعلب يهجم على وعاء اللبن فيأكل ما فيه، و لا يكتفى بذلك حتى يبول على الصنم، فأثر هذا الحادث عليه و حالته جرأة الثعلب على معبوده و رجع يفكر فى امر هذا المعبود الذى لم يستطع ان يدفع عن نفسه ضرر الثعلب و تحديه فكيف يدفع الضرر عن غيره ممن يعبدونه و يرجونه لدفع ما يحيق بهم من اضرار و نكبات. و مضى يقول: ما عسى ان يكون لهذا المعبود الذى اعبدته من قدرة، و هو حجر جامد لا يستطيع تحريك يديه ليرد عنه عادية كلب من كلاب البر امطره ببوله، و لم يلبث و هو غارق فى هذا النوع من التفكير ان هتف بنفسه يردد: أربّ يبول الثعلبان برأسه لقد ذل من بالت عليه الثعالب فلو كان ربا كان يمنع نفسه و لا خير فى رب نأته المطالب برئت من الأصنام فالكل باطل و آمنت بالله الذى هو غالب	اولويت ۱	اولويت ۱

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و نفیض یدیه من مناء و أمثال مناء من تلك الأحجار و الأخشاب و التماثيل التي لا تملك من الأمر شيئاً، و لا تدفع عن نفسها بول الكلاب و الثعالب، و توجه بعقله و قلبه الى من بسط الأرض و سمك السماء، و انزل الغيث و خلق هذه الكائنات الحية، و قدر لها ارزاقها و أعطى كل نفس هداها، و بقي قبل اسلامه شطرا من الزمن يندد بالأصنام و عبادها، و يتأمل في خلق السموات و الأرض و جميع الكائنات، الى ان انتهى الى الايمان بخالق الأرض و السماء و مقدر الأعمار و الأرزاق و مسير الشمس و القمر و الكواكب و خالق من في الكون. از قول وی آمده است: وی روزی ظرفی شیر برای بت خویش پیشکش برد و خود دور از او ایستاد. در همان حال که او به این کار خود می اندیشید، ناگاه روباهی به ظرف شیر هجوم برده آنچه را در آن بود نوشید و به این کار بسنده نکرده بر بت ادرار کرد. این رویداد ابو ذر را تکان داد و گستاخی روباه بر خدایش بر او گران آمد. او به اندیشه در کار خدائی پرداخت که نمی تواند گزند روباهی را از خویش دور سازد، حال چگونه گزند و آسیب را از پرستندگان خویش و کسانی که به او امید بسته بودند دور خواهد ساخت. او با خود می گفت، امکان ندارد خدائی که من می پرستم قدرتی داشته باشد، زیرا سنگی بی جان است که نمی تواند دست خود را تکان دهد تا گزند روباهی را که ادرار خود را بر او می ریزد از خویش دور سازد. او همچنان در این اندیشه فرو رفته و با خود این ابیات را تکرار می کرد:

«آیا موجودی که روباهان بر سرش ادرار می کنند خداست. براستی آنکه روبهان بر او بول کنند خوار است.

اگر او خدا بود از خویش دفاع می کرد. خیری در خدائی که از انجام خواسته ها ناتوان است نیست.

من از همه بتها بیزارم، ایستم، آنها همه باطلند. و به خدائی ایمان آوردم که بر همه امور چیره است.»

ابو ذر از منات و سنگها و چوبها و تندیسهایی مانند آن که توان هیچ کاری را نداشته و حتی نمی توانند ادرار سگان و شغالان را از خود دفع کنند دست برداشت. و با عقل و دل خود به خدائی روی آورد که زمین را گسترد و آسمان را برافراشت، باران را فروبارید،

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		موجودات زنده را آفرید و روزیشان را اندازه نهاد و هر موجودی را بسوی کمالش راه نمود. ابو ذر مدتی پیش از اسلام آوردن به بد گفتن به بتها و پرستندگان آنها پرداخته در آفرینش آسمان و زمین و موجودات اندیشه می کرد تا سرانجام به ایمان به آفریدگار جهان که اندازه گذار عمرها و روزی ها و به گردش آورنده خورشید و ماه و اختران و آفریننده همه موجودات است، دست یافت.	
اولویت ۱	اولویت ۱	الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۸ / ۲۹۷ / حدیث ابی ذر رضی الله عنه فَقَالَ إِنَّ أَبَا ذَرٍّ كَانَ فِي بَطْنٍ مَرَّ يَرَعَى غَنَمًا لَهُ فَأَتَى ذِئْبٌ عَنْ يَمِينِ غَنَمِهِ فَهَشَّ بَعْصَاهُ عَلَى الذِّئْبِ فَجَاءَ الذِّئْبُ عَنْ شِمَالِهِ فَهَشَّ عَلَيْهِ أَبُو ذَرٍّ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَبُو ذَرٍّ مَا رَأَيْتُ ذِئْبًا أَخْبَثَ مِنْكَ وَلَا شَرًّا فَقَالَ لَهُ الذِّئْبُ شَرٌّ وَاللَّهِ مِنِّي أَهْلُ مَكَّةَ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا فَكَذَّبُوهُ وَ شَتَمُوهُ فَوَقَعَ فِي أُذُنِ أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ لِمَرَأَتِهِ هَلْمِي مَزُودِي وَإِدَاوَتِي وَ عَصَايَ ثُمَّ خَرَجَ عَلَى رِجْلَيْهِ يُرِيدُ مَكَّةَ لِيَعْلَمَ خَبَرَ الذِّئْبِ وَ مَا أَتَاهُ بِهِ حَتَّى بَلَغَ مَكَّةَ امام فرمود: راستی ابا ذر در دره مر بود (دره ای است در یک منزلی مکه) و رمه گوسفندان خود را میچرانید و یک گرگی از سمت راست رمه اش آمد و آن را با عصای خود راند و آن گرگ از سمت چپش آمد و آن را با عصای خود راند سپس ابو ذر باو گفت من گرگی خبیث تر و بدتر از تو ندیدم آن گرگ گفت بخدا سوگند بدتر از من اهل مکه هستند که خداوند عز و جل پیغمبری بسوی آن ها گسیل داشته و او را دروغ زن دانسته و دشنام دادند. این سخن در گوش ابو ذر جا کرد و بهمسررش گفت توشه دان و ابزار سفر و عصای مرا بیاور و پای پیاده آهنگ مکه کرد تا از گزارش آن گرگ و آنچه گفته بود چیزی بداند به مکه رسید.	یک نشانه ۶
اولویت ۱	اولویت ۱	الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۸ / ۲۹۷ / حدیث ابی ذر رضی الله عنه فَدَخَلَهَا فِي سَاعَةِ حَارَةٍ وَقَدْ تَعَبَ وَ نَصَبَ فَأَتَى زَمْزَمَ وَ قَدْ عَطِشَ فَاغْتَرَفَ دَلْوًا فَخَرَجَ لَبَنٌ فَقَالَ فِي نَفْسِهِ هَذَا وَاللَّهِ يَدُلُّنِي عَلَى أَنَّ مَا خَبَرَنِي الذِّئْبُ وَ مَا جِئْتُ لَهُ حَقٌّ فَشَرِبَ وَ جَاءَ إِلَى جَانِبٍ مِنْ جَوَانِبِ الْمَسْجِدِ فَإِذَا حَلَقَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَجَلَسَ إِلَيْهِمْ فَأَرَاهُمْ يَشْتُمُونَ النَّبِيَّ صَ كَمَا قَالَ الذِّئْبُ فَمَا زَالُوا فِي ذَلِكَ مِنْ ذِكْرِ النَّبِيِّ صَ وَ الشَّتْمِ لَهُ حَتَّى جَاءَ أَبُو طَالِبٍ مِنْ آخِرِ	سفر به مکه ۸

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		النَّهَارِ فَلَمَّا رَأَوْهُ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ كُفُّوا فَقَدْ جَاءَ عَمَّهُ قَالَ فَكُفُّوا فَمَا زَالَ يَحْدِثُهُمْ وَيُكَلِّمُهُمْ حَتَّى كَانَ آخِرُ النَّهَارِ ثُمَّ قَامَ وَقُمْتُ عَلَى أَثَرِهِ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ اذْكُرْ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ هَذَا النَّبِيُّ الْمَبْعُوثُ فِيكُمْ قَالَ وَ مَا تَصْنَعُ بِهِ قُلْتُ أُوْمِنُ بِهِ وَ أَصَدِّقُهُ وَ أَعْرِضُ عَلَيْهِ نَفْسِي وَ لَا يَأْمُرُنِي بِشَيْءٍ إِلَّا أَطَعْتُهُ فَقَالَ وَ تَفْعَلُ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَتَعَالَ غَدًا فِي هَذَا الْوَقْتِ إِلَيَّ حَتَّى أَدْفَعَكَ إِلَيْهِ و همچنان پیامد تا در وقت گرما وارد شهر مکه شد، و چون خسته و کوفته شده بود سر چاه زمزم آمد و دلو را در چاه انداخت (بجای آب) شیر بیرون آمد، با خود گفت: این جریان - بخدا سوگند- مرا بدان چه گرگ گفته است راهنمایی میکند و میفهماند که آنچه را من بدنبالش آمده‌ام بحق و درست است. شیر را نوشید و بگوشه مسجد آمد، در آنجا جمعی از قریش را دید که دور هم حلقه زده و همان طور که گرگ گفته بود به پیغمبر (ص) دشنام میدهند، و همچنان پیوسته از آن حضرت سخن کرده و دشنام دادند تا وقتی که در آخر روز ابو طالب از مسجد درآمد، همین که او را دیدند بیکدیگر گفتند: از سخن خودداری کنی که عمویش آمد. آنها دست کشیدند و ابو طالب بنزد آنها آمد و با آنها بگفتگو پرداخت تا روز با آخر رسید سپس از جا برخاست، ابو ذر گوید: من هم با او برخاستم و بدنبالش رفتم، ابو طالب رو بمن کرده گفت: حاجت را بگو، گفتم: این پیغمبری را که در میان شما مبعوث شده (میخواهم)؛ گفت: با او چه کار داری؟ گفتم: میخواهم بدو ایمان آورم و او را تصدیق کنم و خود را در اختیار او گذارم که هر دستوری بمن دهد اطاعت کنم، ابو طالب فرمود: راستی این کار را میکنی؟ گفتم: آری. فرمود: فردا همین وقت نزد من بیا تا تو را نزد او ببرم.
اولویت ۱	اولویت ۱	۱۱ دیدار پیامبر الکافی (ط - الإسلامیة) / ج ۸ / ۲۹۸ / حدیث ابی ذر رضی الله عنه فَدَفَعَنِي إِلَى بَيْتٍ فِيهِ عَلِيٌّ عَ فَسَلَّمْتُ وَ جَلَسْتُ فَقَالَ مَا حَاجَتُكَ فَقُلْتُ هَذَا النَّبِيُّ الْمَبْعُوثُ فِيكُمْ قَالَ وَ مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ قُلْتُ أُوْمِنُ بِهِ وَ أَصَدِّقُهُ وَ أَعْرِضُ عَلَيْهِ نَفْسِي وَ لَا يَأْمُرُنِي بِشَيْءٍ إِلَّا أَطَعْتُهُ فَقَالَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالَ فَدَفَعَنِي إِلَى بَيْتٍ فِيهِ عَلِيٌّ عَ فَسَلَّمْتُ وَ جَلَسْتُ فَقَالَ مَا حَاجَتُكَ فَقُلْتُ هَذَا النَّبِيُّ الْمَبْعُوثُ فِيكُمْ قَالَ وَ مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ قُلْتُ أُوْمِنُ بِهِ وَ أَصَدِّقُهُ وَ أَعْرِضُ عَلَيْهِ نَفْسِي وَ لَا يَأْمُرُنِي بِشَيْءٍ إِلَّا أَطَعْتُهُ فَقَالَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالَ فَشَهِدْتُ فَدَفَعَنِي إِلَى بَيْتٍ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَسَلَّمْتُ

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		وَجَلَسْتُ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص مَا حَاجَّتُكَ قُلْتُ النَّبِيُّ الْمُبْعُوثُ فَيَكُمُ قَالَ وَ مَا حَاجَّتُكَ إِلَيْهِ قُلْتُ أُوْمِنُ بِهِ وَ أَصَدِّقُهُ وَ لَا يَأْمُرُنِي بِشَيْءٍ إِلَّا أَطَعْتُهُ فَقَالَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ جعفر مرا به خانه ای برد که علی علیه السلام در آن بود من سلام کرده نشستم فرمود: چه حاجتی داری؟ گفتم: این پیغمبری که در میان شما مبعوث گشته میخواهم، فرمود: چه کاری با او داری؟ گفتم: میخواهم بدو ایمان آورم و تصدیقش کنم و خود را در اختیار او گذارم تا هر فرمانی دهد فرمان برم، فرمود: گواهی دهی که معبودی جز خدای یگانه نیست و اینکه محمد رسول خدا است، من گواهی دادم و علی علیه السلام مرا بخانه ای برد که رسول خدا (ص) در آن خانه بود، پس سلام کرده نشستم رسول خدا (ص) بمن فرمود: چه حاجتی داری؟ عرض کردم: این پیغمبری را که در میان شما مبعوث گشته میخواهم، فرمود: با او چه کاری داری؟ گفتم: می خواهم به او ایمان آورم و تصدیقش کنم و هر دستوری به من دهد انجام دهم، فرمود: گواهی دهی که معبودی جز خدای یگانه نیست و اینکه محمد رسول خدا است، گفتم: گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست، و محمد رسول خدا است.
اولویت ۱	اولویت ۱	۱۲ دوستدار علی شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام / ج ۱ / ۴۳۱ / تخريج الاحاديث عن معاوية بن ثعلبة، قال: أتى رجل أبا ذر و هو جالس في مسجد النبي صلى الله عليه و آله، فقال: يا أبا ذر أ لا تخبرني بأحب الناس إليك؛ فاني أعرف أن أحبهم الى رسول الله صلى الله عليه و آله! قال: اي و رب الكعبة؛ إن أحبهم الى رسول الله صلى الله عليه و آله هو ذاك الشيخ، و أشار الى علي، و هو يصلي أمامه. ه نقل از معاوية بن ثعلبه -مردی نزد ابوذر - که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود - آمد و گفت:ای ابوذر! آیا از محبوب ترین مردم نزد خود، مرا خبر می دهی؟ زیرا می دانم که محبوب ترین آنان نزد تو، محبوب ترین آنان نزد پیامبر خداست. گفت:آری. سوگند به پروردگار کعبه که محبوب ترین آنان به پیامبر خدا، محبوب ترینشان نزد من است و او این شیخ است (و به علی علیه السلام که جلوش نماز می خواند، اشاره کرد).

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		۳۷۷۷. یقین - به نقل از معاویه بن ثعلبه لیشی - به ابوذر گفتم: ای ابوذر! ما می دانیم که محبوب ترین فرد نزد پیامبر خدا، محبوب ترین آنان نزد توست. گفت: آری. گفتم: کدام برای تو محبوب ترند؟ گفت: این شیخ مظلوم محروم از حق خویش (اشاره اش به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود)	
اولویت ۱	اولویت ۱	مکارم الأخلاق / ۴۵۹ / الفصل الخامس فی وصیة رسول الله ص لأبی ذر الغفاری رضی الله عنه يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ	۱۴ یار پیامبر
اولویت ۱	اولویت ۱	مکارم الأخلاق / ۴۵۹ / الفصل الخامس فی وصیة رسول الله ص لأبی ذر الغفاری رضی الله عنه ص : ۴۵۸ وَاعْلَمَ أَنَّ أَوَّلَ عِبَادَةِ اللَّهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ ... ثُمَّ الْإِيمَانُ بِي ... ثُمَّ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً	۱۴ یار پیامبر
اولویت ۱	اولویت ۱	تفسیر فرات الکوفی ۵۱۵ [سورة القيامة(۷۵): الآيات ۱۶ الى ۳۴] عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي ذَرٍّ الْغَفَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي مَجْلِسِ ابْنِ [لابن] عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَلَيْهِ فُسْطَاطٌ وَهُوَ يَحْدِثُ النَّاسَ إِذْ قَامَ أَبُو ذَرٍّ حَتَّى ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى عَمُودِ الْفُسْطَاطِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَقَدْ أَنْبَأْتَهُ بِاسْمِي أَنَا جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ أَبُو ذَرٍّ الْغَفَارِيُّ سَأَلْتُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ أَسَمِعْتُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ يَقُولُ مَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ وَلَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَفَتَعْلَمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص جَمَعَنَا يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ أَلْفٌ وَثَلَاثُمِائَةِ رَجُلٍ وَجَمَعَنَا يَوْمَ سَمُرَاتٍ خَمْسَمِائَةِ رَجُلٍ كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ [وَقَالَ] اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ وَانْصَرَّ مِنْ نَصَرِهِ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ فَقَامَ رَجُلٌ [عُمَرُ] فَقَالَ [وَقَالَ] بَخْ بَخْ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ در شأن نزول آیه شریفه فوق عمار یاسر حکایت کرد:	۱۴ یار پیامبر

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		من و ابو ذر غفاری در زیر خیمه ای که ابن عباس با مردم سخن می گفت حضور داشتیم، ابو ذر برخاست و گفت: ای مردم! مرا جندب بن جناده (ابو ذر غفاری) می گویند، هرگز دروغ نگفتم. آیا صدق و صداقت مرا قبول دارید؟ حاضران در مجلس گفتند: بلی یا ابو ذر! گفت: ای مردم! آیا می دانید، در روز غدیر خم رسول الله صلی الله علیه و آله هزار و سیصد نفر را و در روز سمرات پانصد نفر از خواص را جمع آوری کرد و فرمود: اللهم من كنت مولاه فإن علياً مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و در آن هنگام عمر بن خطاب نخستین کسی بود که برخاست و گفت بخ بخ ای فرزند ابو طالب! بر تو مبارک باد که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه ای شدی.	
اولویت ۱	اولویت ۱	روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة) / ج ۲ / ۲۸۵ / مجلس فی ذکر فضائل أصحابه رضی الله عنهم قَالَ الصَّادِقُ ع أَرْسَلَ عُمَانُ إِلَى أَبِي ذَرٍّ مَوْلِيَيْنِ لَهُ وَ مَعَهُمَا مَائَتِي دِينَارٍ فَقَالَ لَهُمَا انْطَلِقَا بِهَا إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقُولَا لَهُ عُمَانُ يُقَرِّئُكَ السَّلَامَ وَ هُوَ يَقُولُ لَكَ هَذِهِ مَائَتِي [مَائَتَانِ] دِينَارٍ فَاسْتَعِنَ بِهَا عَلَى مَا نَابَكَ فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ فَهَلْ أُعْطِيَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ مَا أُعْطَانِي فَقَالَا لَا قَالَ فَأَنَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَسْعُنِي مَا يَسَعُ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَا لَهُ إِنَّهُ يَقُولُ هَذَا مِنْ صُلْبِ مَالِي وَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أَخَالَطُهَا حَرَامًا وَ لَا بَعَثْتُ بِهَا إِلَيْكَ إِلَّا مِنْ حَلَالٍ فَقَالَ لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا وَ قَدْ أَصْبَحْتُ يَوْمِي هَذَا وَ أَنَا مِنْ أَغْنَى النَّاسِ فَقَالَا لَهُ عَافَاكَ اللَّهُ وَ أَصْلَحَكَ مَا نَرَى فِي بَيْتِكَ قَلِيلًا وَ لَا كَثِيرًا مِمَّا تَسْتَمْتِعُ بِهِ فَقَالَ بَلَى تَحْتَ هَذَا الْإِكَافِ الَّذِي تَرَوْنَ رَغِيفًا شَعِيرٌ قَدْ أَتَى عَلَيْهِمَا أَيَّامٌ فَمَا أَصْنَعُ بِهِذِهِ الدَّنَانِيرِ لَا وَ اللَّهُ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ وَ أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى قَلِيلٍ وَ لَا كَثِيرٍ وَ لَقَدْ أَصْبَحْتُ غَنِيًّا بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ عَتَرَتِهِ الْهَادِينَ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاضِينَ الْمَرْضِيِّينَ الَّذِينَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ فَكَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّهُ لَقَبِيحٌ بِالشَّيْخِ أَنْ يَكُونَ كَذَابًا فَرُدَّاهَا عَلَيْهِ وَ أَعْلَمَاهُ أَنَّهُ لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا وَ لَا فِيمَا عِنْدَهُ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ رَبِّي فَيَكُونَ هُوَ الْحَاكِمَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنِي. عثمان دو تن از وابستگان خود را همراه دویست دینار پیش ابو ذر فرستاد و به آنان گفت: پیش او بروید و به او بگویید، عثمان سلامت می رساند و می گوید: این دویست دینار است. آن را در امور خود به مصرف برسان.	۱۷ علاقمند به اهل بیت

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

ابو ذر گفت: آیا عثمان به کس دیگری از مسلمانان هم چنین پولی داده است؟ گفتند نه. گفت: من هم مردی از مسلمانانم. آنچه برای دیگران است، برای من هم خواهد بود. گفتند: عثمان می گوید این از مال حلال خود من است و سوگند به خدایی که پروردگاری جز او نیست آن را با حرام مخلوط نکرده ام و از راه حلال برای تو فرستادم. ابو ذر گفت: مرا نیازی به این نیست که امروز از توانگرتر مردمم. آن دو گفتند: خدایت به سلامت دارد و کارهایت را روبراه فرماید، ما که در این خانه تو هیچ چیز از کم و بیش نمی بینیم که از آن بهره ببری. گفت: نه، زیرا این پارچه (جل) گرده نان جوی است که چند روز است به حال خود باقی مانده است. من با این دینارها چه کار کنم؟ نه، به خدا سوگند نمی گیرم، تا خداوند متعال بداند که بر هیچ کم و بیشی قادر نیستم و من با ولایت و دوستی علی بن ابی طالب و عترت او که راهنمایان و هدایت شدگانند و به حق هدایت می کنند و به آن می پیوندم، بی نیاز و توانگرم.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

اولویت ۱	اولویت ۱	الخرائج و الجرائح / ج ۱ / ۹۹ / فصل من روایات الخاصة فی معجزاته أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ النَّاسُ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ تَخَلَّفَ أَبُو ذَرٍّ فَنَزَلَ بِسَحَرٍ طَوِيلٍ فَلَمْ يَبْرَحْ مَكَانَهُ حَتَّى أَصْبَحَ ثُمَّ جَعَلَ يَرْمِقُ الطَّرِيقَ حَتَّى طَلَعَ أَبُو ذَرٍّ يَحْمِلُ كِسَاءَهُ عَلَى عَاتِقِهِ قَالَ وَقَدْ تَخَلَّفَ عَنْهُ بَعِيرُهُ فَتَلَوْمَ عَلَيْهِ فَلَمَّا أَبْطَأَ عَلَيْهِ أَخَذَ مَتَاعَهُ وَمَضَى قَالَ هَذَا أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ النَّبِيُّ ص أَبُو ذَرٍّ يَمْشِي وَحْدَهُ وَيَجِيءُ وَحْدَهُ وَيَمُوتُ وَحْدَهُ وَيَبْعَثُ وَحْدَهُ اسْقُوهُ فَإِنَّهُ عَطْشَانٌ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ إِدَاوَةٌ مُعَلَّقَةٌ مَعَهُ بَعْضَاءُ مَمْلُوءَةٌ مَاءً قَالَ فَالْتَفَتَ وَقَالَ فَإِيَّاكُمْ أَنْ تَقْتُلُوهُ اسْقُوهُ فَإِنَّهُ عَطْشَانٌ قَالَ أَبُو قَتَادَةَ فَأَخَذْتُ قَدَحِي فَمَلَأْتُهُ ثُمَّ سَعَيْتُ بِهِ نَحْوَهُ حَتَّى لَقِيْتُهُ فَبَرَكَ عَلَى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ شَرِبَ حَتَّى أَتَى عَلَيْهِ فَقُلْتُ رَحِمَكَ اللَّهُ أَبْلَغَ مِنْكَ الْعَطَشُ مَا أَرَى وَ هَذِهِ إِدَاوَةٌ مَعَكَ مَمْلُوءَةٌ مَاءً قَالَ إِنِّي مَرَرْتُ عَلَى نَضْحَةٍ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى صَخْرَةٍ فَأَوْعَيْتُهَا إِدَاوَتِي وَقُلْتُ اسْقِيهَا رَسُولَ اللَّهِ امام صادق - علیه السلام - می فرماید: «در جنگ تبوک گفتند: ابو ذر عقب مانده است. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قبل از سپیده دم فرود آمد و حرکت نکرد، تا اینکه صبح دمید. حضرت چشم به راه دوخته بود، ناگهان ابو ذر نمایان شد. عبایش را به دوش انداخته بود. ابو ذر که شترش وامانده و خسته شده بود، کمی صبر کرد. وقتی دید که شتر حرکت نمی کند، بارش را برداشت و پیاده به راه افتاد. پیامبر وقتی او را دید فرمود: «این ابو ذر است». بعد فرمود: ابو ذر تنها می رود، تنها زندگی می کند، تنها می میرد، و تنها مبعوث می شود! او را سیراب کنید، تشنه است». مردم گفتند: یا رسول الله! مشک او پر از آب است. فرمود: «مبادا او را (از تشنگی) بکشید او تشنه است، آبش دهید». ابو قتاده می گوید: ظرف را پر کردم و به او دادم. و او روی زانوهای نشست و آب را خورد. به او گفتم: مشک پر است و خودت تشنه ای! ابو ذر گفت: بر آب گوارایی عبور کردم، مشکم را پر نمودم و گفتم: اول باید رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از آن بخورد بعد خودم بنوشم. المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام / ۶۵۹ / علی أمير المؤمنين و سید المسلمين بلسان رسول الله ص
----------	----------	---

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و منهم أبو ذر الغفاری الذی
قَالَ فِيهِ النَّبِيُّ [ص]: إِنَّهُ يَمُوتُ وَحْدَهُ وَيَبْعَثُ وَحْدَهُ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَحْدَهُ

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

اولویت ۱	اولویت ۱	تقریب المعارف / ۲۶۵ / نکیر اُبی در عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ قَالَ: كَانَ أَبُو ذَرٍّ جَالِسًا عِنْدَ عُثْمَانَ وَكُنْتُ عِنْدَهُ جَالِسًا، إِذْ قَالَ عُثْمَانُ: أَرَأَيْتُمْ مَنْ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ هَلْ فِي مَالِهِ حَقٌّ غَيْرُهُ قَالَ كَعْبٌ: لَا، فَدَفَعَ أَبُو ذَرٍّ بَعْصَاهُ فِي صَدْرِ كَعْبٍ ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ الْيَهُودِيِّينَ أَنْتَ تَفْسِّرُ كِتَابَ اللَّهِ بِرَأْيِكَ، لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُؤَلُّوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ، إِلَى قَوْلِهِ: وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ ^۱ ، قَالَ: أَلَا تَرَى أَنْ عَلَى الْمُصَلِّيِ بَعْدَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ حَقًّا فِي مَالِهِ، ثُمَّ قَالَ عُثْمَانُ: أَتَرَوْنَ بَأْسًا أَنْ نَأْخُذَ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ مَالًا فَنُفَرِّقَهُ فِيمَا بَيْنُونَا مِنْ أَمْرِنَا ثُمَّ نَقْضِيهِ ثُمَّ قَالَ أَنَسٌ مِنْهُمْ: لَيْسَ بِذَلِكَ بَأْسٌ، وَأَبُو ذَرٍّ سَكَتَ، فَقَالَ عُثْمَانُ: يَا كَعْبُ مَا تَقُولُ فَقَالَ كَعْبٌ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ، فَرَفَعَ أَبُو ذَرٍّ عَصَاهُ فَوَجَّى بِهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: أَنْتَ يَا ابْنَ الْيَهُودِيِّينَ تَعْلَمُنَا دِينَنَا! فَقَالَ عُثْمَانُ: مَا أَكْثَرَ أَذَاكَ لِي وَأَوْلَعَكَ بِأَصْحَابِي، الْحَقُّ بِمَكِينِكَ وَغَيْبٌ عَنِّي وَجْهَكَ.	۲۰ معرفی اسلام
اولویت ۱	اولویت ۱	شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ۸ ۲۵۷ أخبار اُبی ذر الغفاری حین خروجه إلى الریذة روی شیخنا أبو عثمان الجاحظ فی کتاب السفیانیة عن جلام بن جندل الغفاری قال كنت غلاما لمعاوية على قنسرین و العواصم فی خلافة عثمان فجئت إليه يوما أسأله عن حال عملي إذ سمعت صارخا على باب داره يقول أتنكم القطار تحمل النار اللهم العن الآمرين بالمعروف التاركين له اللهم العن الناهين عن المنكر المرتكبين له فازبأر معاوية و تغير لونه و قال يا جلام أ تعرف الصارخ فقلت اللهم لا قال من عذیری من جندب بن جنادة یأتینا کل يوم فیصرخ على باب قصرنا بما سمعت ثم قال أدخلوه على فجیء بأبی ذر بین قوم یقودونه حتی وقف بین یدیه فقال له معاوية یا عدو الله و عدو رسوله تأتینا فی کل يوم فتصنع ما تصنع أما أنى لو كنت قاتل رجل من أصحاب محمد من غیر إذن امیر المؤمنین عثمان لقتلتک و لکنى أستاذن فیک قال جلام و كنت أحب أن أرى أبا ذر لأنه رجل من قومی فالتفت إليه فإذا رجل أسمر ضرب من الرجال خفیف العارضین فی ظهره جنأ فأقبل على معاوية و قال ما أنا بعدو لله و لا لرسوله بل أنت و أبوک عدوان لله و لرسوله أظهرتما	۲۳ مبارزه با دشمنان

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

الإسلام و أبطنما الكفر و لقد لعنك رسول الله ص و دعا عليك مرات أأ تشيع سمعت رسول الله ص يقول إذا ولي الأمة الأعين الواسع البلعوم الذي يأكل و لا يشيع فلتأخذ الأمة حذرهما منه فقال معاوية ما أنا ذاك الرجل قال أبو ذر بل أنت ذلك الرجل أخبرني بذلك رسول الله ص و سمعته يقول و قد مررت به اللهم العنه و لا تشيعه إلا بالتراب و سمعته ص يقول است معاوية في النار فضحك معاوية و أمر بحبسه و كتب إلى عثمان فيه.

فكتب عثمان إلى معاوية أن احمل جنديا إلى على أغلظ مركب و أوعره فوجه به مع من سار به الليل و النهار و حمله على شارف ليس عليها إلا قتب حتى قدم به المدينة و قد سقط لحم فخذه من الجهد.

فلما قدم بعث إليه عثمان الحق بأى أرض شئت قال بمكة قال لا قال بيت المقدس قال لا قال بأحد المصرين قال لا و لكنى مسيرك إلى ربذة فسيره إليها فلم يزل بها حتى مات.

شیخ مابو عثمان جاحظ در کتاب سفیانیه آورده است که جلام بن جندل غفاری گفت: من در روزگار خلافت عثمان غلام معاویه بودم بر دو منطقه قنسرین و عواصم. پس روزی به نزد او شدم تا درباره ی کارم از او پرسش کنم که ناگاه آوای فریادگری از در خانه ی او به گوشم رسید که می گفت: قطار شتران با باری از آتش آمد خدایا لعنت کن آن امر بمعروف کنندگانی را که خود کار نیکو نمی کنند و لعنت کن آن نهی از منکر کنندگان را که خود کار زشت بجا می آرند. معاویه خود را برای بدی و شرارت آماده کرد و رنگش دگرگون گردید و گفت ای جلام این فریادگر را می شناسی گفتم نه گفت کیست که چاره ی جندب بن جناده (ابوذر) را برای من بکند که هر روز به نزد ما می آید و درب کاخ ما همان فریادی را که شنیدی سر می دهد سپس گفت: او را بر من وارد کنید پس گروهی رفته ابوذر را رانده بیاوردند تا پیش روی او بایستاد معاویه به وی گفت: ای دشمن خدا و رسول هر روز می آئی تا آن چه می کنی بکنی اگر من کسی از یاران محمد را بی اجازه امیرمومنان عثمان می کشتم البته تو را می کشتم ولی من درباره تو از او اجازه می گیرم جلام گفت: من دوست داشتم ابوذر را ببینم چون او از قبیله ی من بود پس وی رو به معاویه کرد و دیدم که مردی است گندمگون و جالاک و تیز خاطر با گونه هائی فرو رفته و پشت خمیده. رو به معاویه کرد و گفت من دشمن خدا و رسول او نیستم بلکه تو و پدرت

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		دشمنان خدا و رسولید نمایش به مسلمانی می دهید و کفر را در درون خود نگاه داشته اید و راستی که رسول (ص) بارها بر تو لعنت فرستاد و نفرینت کرد که سیر نشوی از رسول شنیدم می گفت: هنگامی که سرپرستی توده با کسی افتد که سیاهی، بسیاری از چشمش را گرفته باشد و حلقومی فراخ دارد که می خورد و سیر نمی شود، آن گاه توده باید با او راه پرهیز پیش گیرد معاویه گفت: آن کس من نیستم بوذر گفت بلکه تو همانی و این را رسول (ص) به من خبر داد و چون بر وی می گذشتم از او شنیدم می گفت خدایا او را لعنت کن و جز با خاک سپرش مکن و شنیدم می گفت: پائین تنه ی معاویه در آتش است معاویه بخندید و دستور داد او را حبس کردند و درباره او با عثمان مکاتبه کرد و عثمان به معاویه نوشت: " جندب (ابوذر) را برناهموارترین و دشوارترین مرکب ها سوار کن " پس او را با کسی فرستاد که شبانه روز او را راه می آورد و او را بر شتری پیر و سالخورد که پالان آن رو انداز نداشت سوار کرد تا او را به مدینه رسانید و گوشت ران هایش از رنج راه بریخت و چون رسید عثمان به او گفت به هر سرزمینی خواهی برو او گفت به مکه روم گفت نه گفت به بیت المقدس گفت نه گفت به یکی از دو شهر (مصر و بصره) گفت نه ولی من تو را تبعید می کنم به ربه پس به آنجا تبعیدش کرد و همچنان در آن جا بود تا درگذشت.	
اولویت ۱	اولویت ۱	شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد / ج ۸ / ۲۵۲ / أخبار أبي ذر الغفاري حين خروجه إلى الربذة عن ابن عباس قال لما أخرج أبو ذر إلى الربذة أمر عثمان فنودي في الناس ألا يكلم أحد أباً ذر و لا يشيعة و أمر مروان بن الحكم أن يخرج به.... فبکی أبو ذر رحمه الله و کان شیخا کبیرا و قال رحمکم الله یا أهل بیت الرحمة إذا رأيتم ذکرک بکم رسول الله ص ما لی بالمدينة سکن و لا شجن غیرکم إني ثقلت علی عثمان بالحجاز کما ثقلت علی معاوية بالشام و کره أن أجاور أخاه و ابن خاله بالمصرین فأفسد الناس علیهما فسیرنی إلى بلد لیس لی به ناصر و لا دافع إلا الله و الله ما أريد إلا الله صاحباً و ما أخشى مع الله وحشة.	۲۵ شکنبه و تبعید

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		چون ابوذر به ریزه تبعید شد عثمان دستور داد میان مردم جار زدند که هیچ کس نه با ابوذر سخن گوید و نه او را بدرقه کند به مروان بن حکم نیز دستور داد که او را بیرون ببرد. ابوذر خدا پیامرز که پیری بزرگ بود بگریست و گفت: ای خاندان رحمت! خدا شما را بیمارزد شما را که می دیدم با دیدن شما به یاد رسول (ص) می افتادم مرا در مدینه به جز شما کسی نبود که دلم به او آرام گیرد یا برایش اندوه بخورم همان گونه که بودن من در شام بر معاویه گران می آمد بودم در حجاز نیز بر عثمان گران آمد و خوش نداشت که در یکی از دو شهر «۱» با برادر یا پسر خاله اش همسایه باشم و کار مردم را در فرمانبری از او تباه کنم پس مرا به شهری فرستاد که نه یآوری در آن دارم و نه پشتیبانی - بجز خدا- که جز خدا نیز هیچ یآوری نخواهم و با خدا هیچ هراسی ندارم.	
اولویت ۱	اولویت ۱	نهج الحق و كشف الصدق / ۲۹۵ / و له موقف آخر مع ابن مسعود وَمِنْهَا أَنَّهُ ضَرَبَ ابْنَ مَسْعُودٍ أَيْضًا عَلَى دَفْنِ أَبِي ذَرٍّ أَرْبَعِينَ سَوْطًا لَّانَّ أَبَا ذَرٍّ لَمَّا مَاتَ بِالرَّبَذَةِ وَلَيْسَ مَعَهُ إِلَّا امْرَأَتُهُ وَغُلَامُهُ وَعَهْدَ إِلَيْهِمَا أَنْ غَسَّلَانِي وَكَفَّنَانِي ثُمَّ ضَعَانِي عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ فَأَوَّلَ رَكْبٍ يَمْرُونُ بِكُمْ قُولُوا هَذَا أَبُو ذَرٍّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَعِينُونَا عَلَى دَفْنِهِ فَلَمَّا مَاتَ فَعَلُوا ذَلِكَ وَأَقْبَلَ ابْنُ مَسْعُودٍ فِي رَكْبٍ مِنَ الْعِرَاقِ مُعْتَمِرِينَ فَلَمْ يَرَعْهُمْ إِلَّا الْجِنَازَةَ عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ وَقَدْ كَادَتْ الْإِبِلُ أَنْ تَطَّاهَا فَقَامَ إِلَيْهِمُ الْعَبْدُ فَقَالَ هَذَا أَبُو ذَرٍّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَعِينُونَا عَلَى دَفْنِهِ:- فَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ لَهُ تَعِيشُ وَحَدَكُ وَتَمُوتُ وَحَدَكُ وَتُبْعَثُ وَحَدَكُ ثُمَّ نَزَلَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ وَوَارَوْهُ عثمان در ماجرای دفن ابو ذر چهل ضربت تازیانه بر ابن مسعود نواخت. ابو ذر هنگام مرگ در سرزمین ریزه تنها بود و جز همسر و برده اش کسی بر بالینش حضور نداشت. ابو ذر به آنها وصیت کرد که او را غسل دهند و کفن سازند و بر رهگذار نهند و نخستین کاروان را گویند: این ابو ذر، همنشین پیامبر خداست، در خاکسپاری او ما را یاری دهید. ابن مسعود که به آهنگ عمره از عراق می آمد با همراهان خود پیکری را دیدند که نزدیک بود شتر بر آن گام نهد. بنده ابو ذر سخن او را باز گفت. ابن مسعود پاسخ داد: پیامبر خدا	۲۶ تنها و غریب

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

راست گفت که فرمود: «ابو ذر به تنهایی زندگی می کند، به تنهایی می میرد و به تنهایی برانگیخته می شود» سپس ابن مسعود و همراهانش فرود آمدند و ابو ذر را دفن کردند.

حیاء القلوب، المجلسی ج ۴ ۱۷۱۹ باب شصتم در بیان احوال خیر مآل محرم اسرار ربانی ابو ذر غفاری رضی الله عنه و فضائل و مناقب اوست

پس علقمه بن اسود نخعی روایت کرده است گفت: من با مالک اشتر و جماعتی متوجه حج گردیدیم، چون به ربه رسیده زنی را دیدیم بر سر راه نشسته و می گوید که: ای بندگان خدا! ای مسلمانان! اینک ابو ذر مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این غربت وفات یافته است و من کسی ندارم که مرا یاری کند بر دفن او، پس به یکدیگر نظر کردیم و خدا را شکر کردیم که چنین نعمتی ما را روزی کرده است که تجهیز نمائیم چنین بزرگواری را و از مصیبت او بسیار محزون شدیم و گفتیم: «اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و با آن زن رفتیم و متوجه تجهیز ابو ذر شدیم و در میان خود نزاع کردیم در کفن کردن او و هر یک می خواستیم که از مال خود بکنیم تا آنکه قرار دادیم که همه مساوی از مال خود بدهیم و همه یاری یکدیگر کردیم بر غسل او، و چون فارغ شدیم مالک اشتر پیش ایستاد و بر او نماز گزاردیم، و چون او را دفن کردیم مالک اشتر نزد قبر او ایستاد و گفت: خداوندا! این است ابو ذر از صحابه رسول تو، تو را عبادت کرد در میان عبادت کنندگان و جهاد کرد از برای رضای تو با مشرکان و هیچ امر از امور دین تو را تغییر و تبدیل نکرد و لیکن بدعتی چند در دین تو دید و انکار کرد آنها را به زبان و دل خود، و به این سبب جفا کردند بر او و او را از دیار خود راندند و از حقوق خود محروم گردانیدند و او را حقیر شمردند پس مرد تنها و غریب، خداوندا! در هم شکن آن کسی را که او را از حق خود محروم گردانید و از محل هجرت او و حرم رسول تو او را بیرون کرد؛ و ما همه دست برداشتیم و گفتیم: آمین.